

بازتاب فرهنگ عامه در آثار محمدعلی بهمنی و حسین منزوی

سهراب برگ بیدوندی - معصومه عیسی‌وند

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی (واحد الیگودرز) - کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

چکیده

این مقاله می‌کوشد ابتدا به پیشینه فرهنگ عامه، تعریف، منابع، تاریخچه و تأثیر آن در اشعار محمدعلی بهمنی و حسین منزوی (اعتقادات و باورها، ادبیات عامیانه، کنایه‌ها، گیاهان، جانوران، رسوم، علوم، افسانه‌ها و بازی‌ها) بپردازد و به این وسیله گامی در مسیر شناخت بیشتر شعر این دو شاعر و فرهنگ عامه، بردارد و در پایان از نوشته‌ها نتیجه‌گیری نماید.

کلیدواژه‌ها: فرهنگ عامه، محمدعلی بهمنی، حسین منزوی، آداب و رسوم، فولکلور.

مقدمه

«مردمان و ملت‌های پیشین بیش از ملت‌های جوان اعتقادات و خرافات دارند، زیرا آنها با نژادها و ادیان گوناگون پیوند خورده‌اند و در نتیجه آمیزش و تماس، عادات، اخلاق و آیین‌هایشان، افکار و خرافات تازه‌تری را به وجود آورده‌اند که نسل به نسل بر سر زبان‌ها مانده است. سرزمین ایران هم با داشتن اقوام مختلف و تاریخی دارای فرهنگ غنی از باورهای عامیانه است که قدمت آن هم‌پای سرگذشت آنان است، مانند کلدانی‌ها، آشوری‌ها و از این رو کاوش و پژوهش درباره اعتقادات عوام آن، نه تنها از لحاظ علمی و روان‌شناسی قابل توجه است، بلکه برخی از نکات تاریخی و فلسفی را برایمان روشن خواهد کرد و پس از تحقیق و مقایسه این خرافات با خرافات سایر ملل، می‌توانیم به ریشه و مبدأ آداب و رسوم، ادیان، افسانه‌ها و اعتقادات مختلف پی ببریم. همین خرافات است که آدمی را در دوره‌های گوناگون تاریخی قدم به قدم راهنمایی کرده و تعصب‌ها، فداکاری‌ها، امیدها و ترس‌ها را در بشر تولید نموده است و هنوز در نزد مردمان متمدن در اغلب وظایف زندگی دخالت دارد. چون بشر از همه چیز غیر از خرافات و اعتقادات خودش می‌تواند چشم بپوشد». (هدایت ۱۳۸۵: ۲۲)

فرهنگ عامه و تعریف آن

هرگاه خرافات و اعتقادات و افکار ملت‌های گوناگون را با هم مقایسه می‌کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که تقریباً همه آنها از یک اصل و چشمه جاری شده و به صورت‌های گوناگون بروز کرده است. در تعریف فرهنگ عامه گفته شده است:

فرهنگ عامه به مجموع آداب و رسوم، عقاید، عادت‌ها، افسانه‌ها، حکایات، امثال و ترانه‌ها و اشعار عامیانه اطلاق می‌شود. (دادفر ۱۳۸۰: ۱۵۳)

آنچه به عنوان «فرهنگ عامه»، «فرهنگ مردم» یا «دانش عوام» و واژه‌ها و ترکیبات متعدد مورد نظر است، معادل اصطلاح «فولکلور» است که در سال ۱۸۴۶ در نوشته‌های «ویلیام تامس» آمده و به عنوان جامع‌ترین واژه‌هایی که به مطالعه زندگی علوم در کشورهای متمدن می‌پردازند، پذیرفته شده است. (پناهی سمنانی ۱۳۸۱: ۲۰۵)

فرهنگ عامه و منابع آن

منابع فرهنگ عامه ایران را می‌توان به دو دسته پیش و پس از اسلام تقسیم کرد: در قبل از اسلام، نمونه انسان‌ها و اساطیر ایران از زمان زرتشت و سال‌ها پیش در اوستا و کتب باستانی ما متجلی است. باورهای درباره آفرینش، انسان، پیروزی خوبی بر بدی، پیدایش آتش و ... وجود داشته که باید در کتب به جا مانده از آن مانند *خدای نامک* و *هزار افسانه* یاد کرد که در آنها اساطیر، قصه‌های پهلوانان، افسانه‌های دیو و پری و داستان‌های مربوط به زندگی حیوانات آمده است. (بیهقی ۱۳۶۷: ۵۵)

تاریخچه بررسی فولکلوریک

معمولاً در کتاب‌های مردم‌شناسی، هردوت - مورخ یونانی - را نخستین فردی می‌شناسند که در کتاب تاریخ خود درباره آداب و رسوم ملت‌ها مطالبی نوشته است. (ستاری ۱۳۸۱: ۱۸)

به گفته ابوالقاسم انجوی شیرازی، اولین فردی که در ایران مسائل فرهنگ عامه را گردآوری کرد، آقاجمال خوانساری است که تحقیقات خود را در کتابی به نام *عقاید النساء* که مردم به آن «کلثوم ننه» می‌گفتند، جمع‌آوری کرد، اما در قرون وسطی، مورخان، سیاحان و جغرافی‌دانان اروپایی در کتاب‌های خود به مسائل فرهنگ عامه

ایران توجه داشتند. از جمله کریستین دانمارکی مؤلف مجموعه قصه‌های فارسی، لوریمر جمع‌آوری کننده فرهنگ مردم کرمان، ژوکووسکی نویسنده نمونه آثار ملی ایران و بالارد فرانسوی که مجموعه‌ای از ترانه‌ها و عادات شفاهی مردم را جمع‌آوری کرد. (فاضلی ۱۳۷۷: ۱۵۸)

فرهنگ عامه از قاجار تا امروز

از ابتدا تا آغاز دهه دوم از سده ۱۴ ه. ش، «فرهنگ عامه مردم» در متون فارسی، آن چنان به چشم نمی‌خورد و در میان نویسندگان و شاعران ایرانی هر نوع گرایشی به آن دانش نیز مورد نکوهش و بی‌اعتنایی قرار می‌گرفت و اگر کسی در این راه گام می‌نهاد، کار او به باد انتقاد گرفته می‌شد. اما در این زمان کار قصه‌های عامیانه و گرایش به آن، نسبت به گذشته بیشتر شد. این گرایش که با ترجمه آثار عامه‌پسند رمان‌نویسان بزرگ جهان تقویت شد را باید نتیجه روند همه‌گیر شدن علم و گسترش انتشارات و صنعت چاپ دانست. «هزار و شب» بزرگ‌ترین داستان ایرانیان، که آوازه جهانی دارد، در این زمان توسط میرزا عبداللطیف طسوجی ترجمه شد. (دالوند ۱۳۸۰: ۷ و ۸)

انقلاب مشروطه موجب تحول در شیوه‌های سخن گفتن و نوشتن شد و فرهنگ عامه از ارزش بهتری برخوردار گشت. روزنامه‌های عصر در ترویج زبان، مؤثر واقع شد. روزنامه فکاهی «کشکول» به همت شیخ احمد کرمانی به زبان فارسی ساده و معمولی منتشر می‌شد. روزنامه فکاهی «حشرات الارض»، روزنامه «نسیم شمال»، نوشته‌های علامه علی‌اکبر دهخدا به نام چرند و پرنده و نوشته‌های ایرج میرزا از جمله نمونه‌هایی بودند که به ترویج زبان و ادبیات عامیانه کمک کردند. (ناظم‌الاسلام ۱۳۴۹: ۲۱۶)

زندگی، آثار و شعر حسین منزوی و محمدعلی بهمنی

حسین منزوی

«حسین منزوی» در مهرماه ۱۳۲۵ در شهرستان زنجان به دنیا آمد. او پس از تحصیلات ابتدایی و اخذ دیپلم ادبی از دبیرستان صدر جهان (منتظری فعلی)، به دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران رفت و در رشته زبان و ادبیات فارسی به تحصیل ادامه داد و به سرودن شعر پرداخت. منزوی از غزل‌سرایان معاصر ایران بود و اگرچه در قالب‌های دیگر نیز فعالیت داشت، اما مهم‌ترین بخش فعالیت او در حوزه غزل بود. وی که مدت‌ها به بیماری ریوی مبتلا بود، به سال ۱۳۸۱ در سن ۵۸ سالگی در بیمارستان شهید رجایی تهران با زندگی وداع گفت.

آثار او عبارتند از:

- ۱- حنجره زخمی تغزل که نخستین مجموعه شعر اوست. (۱۳۵۰)
- ۲- صفرخان (۱۳۵۸)
- ۳- ترجمه منظومه حیدربابا (۱۳۶۹)
- ۴- با عشق در حوالی فاجعه (۱۳۷۰)
- ۵- این ترک پارسی‌گوی (۱۳۷۱)
- ۶- از شوکران و شکر (۱۳۷۳)
- ۷- با سیاوش از آتش (۱۳۷۴)
- ۸- از کهربا و کافور (۱۳۷۷)
- ۹- با عشق تاب می‌آورم (۱۳۷۹)
- ۱۰- به همین سادگی (۱۳۷۹)
- ۱۱- از ترمه و تغزل (۱۳۷۶)
- ۱۲- از خاموشی‌ها و فراموشی‌ها (۱۳۸۱)

ویژگی های شعر منزوی را می توان به شرح زیر بیان کرد:

- ۱- حرکت به سمت سلامتی زبان و پرهیز از کهنگی ها
- ۲- هنجارگریزی
- ۳- پرهیز از مفردات و ترکیبات تکراری و خلق ترکیب های تازه
- ۴- نزدیک شدن به زبان محاوره
- ۵- نمادینه شدن زبان
- ۶- زبان حماسی
- ۷- صور خیال

محمدعلی بهمنی

«محمدعلی بهمنی» در سال ۱۳۲۱ در نزدیکی های شهرستان دزفول متولد شد. او به دلیل شرایط زندگی از کودکی در چاپخانه مشغول به کار شد و به قول خودش شاید چاپخانه مدرسه دیگری برای آموختن بود. بهمنی در سال های کار در چاپخانه به طور اتفاقی با فریدون مشیری آشنا شد و همین آشنایی او را کم کم به دنیای شعر وارد کرد و پس از آن، آشنایی با منوچهر نیستانی باعث رو آوردن او به غزل شد. بهمنی همراه دوست دوران جوانی، حسین منزوی، بعدها بانی جریان شعر امروز به طور اعم و غزل معاصر به طور اخص شدند. بهمنی شعرهایی نیمایی و سپید زیادی دارد، اما می گوید هرگز ارادتم به غزل کاسته نشده است. او از سال ۱۳۲۵ تاکنون در بندرعباس زندگی می کند.

انوری مبتکر غزل گفتار است که سعدی آن را به کمال رسانده است. بهمنی نیز بنیان گذار غزل گفتار معاصر است، نوع نگاهش به شعر، غزل و نیاز مخاطبان، او را

آغازگر شعر گفتار یا غزل گفتار کرده است. این نوع غزل، همنشینی، همسخنی و مدرنیسم را در ذهن و زبان بهمنی به خوبی نشان می‌دهد.

او خود را مدافع سنت می‌داند و معتقد است غزل، معیار و محک شعر ایرانی است. مهم‌ترین نکته جامعه‌شناسی و مکتب شعرگفتار بهمنی، احساس مسؤولیت شاعر نسبت به مردم و زمان وی است.

وی معتقد است نتیجه رسیدن به چنین زبان و بیانی، صرفاً کنکاش زبان‌شناسی، ادبی و ذوقی نبوده است، بلکه نیاز ملتش و روح مردم، او را به این سو سوق داده است. (قزوه ۱۳۸۳: ۲۴)

آثار او عبارتند:

- ۱- باغ لال که اولین مجموعه اوست. (۱۳۵۰)
 - ۲- در بی‌وزنی که مجموعه‌ای از شعرهای سپید اوست. (۱۳۵۱)
 - ۳- عامیانه‌ها (۱۳۵۵)
 - ۴- گیسو کلاه کفتر، شعری برای کودکان (۱۳۵۶)
 - ۵- گاهی دلم برای خودم تنگ می‌شود (۱۳۶۹)
 - ۶- شاعر شنیدنی است (۱۳۷۷)
 - ۷- گزیده ادبیات معاصر (۱۳۷۹)
 - ۸- امانم بده (۱۳۸۰)
 - ۹- این خانه واژه‌های نسوزی دارد (۱۳۸۲)
 - ۱۰- چتر برای چه خیال که خیس نمی‌شود (۱۳۸۵)
- ویژگی‌های شعر بهمنی به شرح زیر است:
- ۱- سهل ممتنع بودن شعر او، که همواره ما را به یاد غزل‌های سعدی می‌اندازد.
 - ۲- حفظ روح تغزل به عنوان جان و جوهر غزل

- ۳- بهره‌گیری از اوزان بلند
 - ۴- گرایش به زبان محاوره
 - ۵- گرایش به فضای دراماتیک
 - ۶- تعادل هوشمندانه بین سنت و نوآوری در پیکره غزل
- تأثیر فرهنگ عامه در اشعار آن دو شاعر را در چند بخش بررسی می‌کنیم:
- ۱- اعتقادات، باورها و آداب، ۲- جمله‌ها و واژه‌های عامیانه، ۳- گیاهان،
 - ۴- جانوران، ۵- اعیاد و جشن‌ها، ۶- علوم، ۷- افسانه‌ها، ۸- بازی‌ها، ۹- کنایه‌ها،
 - ۱۰- مثل‌ها.

۱- اعتقادات، باورها و آداب

افسونگری

افسونگری از اعتقادهای عوام است و به معنی تأثیر نهادن بر رویدادهاست که با استفاده از معجون‌ها، سرودها و یا اجرای شعائر انجام می‌شود. (قرایی مقدم ۱۳۸۲: ۲۴۲)

کند نگاه تو آغاز تا فسانه‌گری را
به یاد آورد افسانه فسون و پری را
(منزوی ۱۳۸۴ الف: ۳۳)

استخاره کردن

همانند فال گرفتن است که در میان عوام رواج دارد.

برای خواستن خیر مطلق که تویی به هر کتاب و زهر باب استخاره کنم
(منزوی ۱۳۷۷: ۲۰۱)

خواب و تعبیر آن

خواب و تعبیر آن در فرهنگ عامه فصل وسیعی را به خود اختصاص داده است و اعتقاد به خبردهی از وقایع آینده توسط خواب، از اهم نکات آن است. (درویشیان ۱۳۷۵ : ۷۵)

من خواب نمی‌دیدم، کابوس حقیقی بود وقتی که شب آن مردار از دار فرود آمد (منزوی ۱۳۷۷ : ۱۴۹)

زنگ زدن یا سوت زدن گوش

«هرگاه گوش صدا بدهد علامت این است که کسی آن شخص را یاد کرده است. باید دوستان و آشنایان را یک به یک یاد آورد. صدای گوش به اسم هر کس از آنها ایستاد، آن شخص او را یاد کرده است.» (هدایت ۱۳۸۵ : ۱۲)

شاید هم

گوش خود توست که

هی

زنگ می‌زند.

(بهمنی ۱۳۸۴ : ۵۴)

سرکنگی

سرکنگی، شانه‌لرزانی و حرکتی آیینی و زیبا در رقص مردم جنوب ایران است.

دیدم که زلزله

«سرکنگی» تو را

تقلید می‌کند

(همان : ۷۴)

چشم بوسیدن

«چشم بوسیدن ریشه در باور عامیانه دارد و دوری و فراق می آورد.»
آن دم که بوسه دادی چشم مرا، نگفتم چشمم ببوس ای یار، کاین دوری آورد بار
(منزوی ۱۳۸۴ د: ۵۷)

نذر کردن

مردم برای برآمدن حاجت‌هایشان نذرهایی می‌کنند و وقتی حاجتشان برآورده می‌شود، نذر خود را ادا می‌کنند. (انجوی شیرازی ۱۳۷۱: ۲۲۵)
خواب دیدم بازم داریم شهر چراغون می‌کنیم چراغ‌های خونمونو نذر خیابون می‌کنیم
(بهمنی ۱۳۸۰: ۱۵)

شهاب

در باور عامه، هر ستاره‌ای که می‌پرد، عمر یک نفر است که خاموش می‌شود.
(هدایت ۱۳۸۵: ۶۷)
ز پشت پرده چراغی گذشت باورم این است اگرچه باز مشامم شنید داغ تنهایی
(بهمنی ۱۳۸۲: ۶۹)

عطسه کردن

اگر عطسه کردن در آغاز کاری اتفاق افتد، آن را دلیل بر نحوست دانسته و هر اراده و کاری را که داشته باشند، برای مدتی ترک می‌کنند. (اسلامی ۱۳۳۹: ۳۴)
هر صبح با شنیدن یک عطسه می‌ایستم
که حادثه از خانه بگذرد

آن‌گاه

دنبال آن به راه می‌افتم.

(بهمنی ۱۳۸۰: ۲۳)

گیسو بریدن

گیسو بریدن یکی از آداب دیرینه عزاداری در ایران است که در شاهنامه فردوسی در سوگ پهلوانان آمده است، چنان که در سوگ سهراب، تهمینه گیسوانش را می‌برد. در لرستان زنانی که با مرده نسبت بسیار نزدیکی دارند، گیسوان خود را می‌برند و بالای سر متوفی می‌آویزند. (موسوی ۱۳۸۰: ۲۷۰)

گیسو ببر کو «نگار» از بیخ و بن بنشاند
بر خاک این صحرا که از خوش نگار آمد
(منزوی ۱۳۸۴ ج: ۷۸)

خون‌بها

خون‌بها مبلغی است که برای خون مقتول به بازماندگان او دهند. بهای خون یا خون‌بها در میان مردم یک رسم است. (معین ۱۳۷۶: ۱۴۲۳)
آهای تو که یه «جونم» هزار تا جون‌بها داره
بکش منو با لیبی که بوسه‌شو خون‌بها داره
(منزوی ۱۳۸۴ ب: ۷۱)

شور بودن چشم

برخی از مردم چشمشان شور است. در اصل نیرو یا پرتوی از چشم آنها ساطع می‌شود که می‌تواند عوامل رنج و مشکل باشد. (هدایت ۱۳۸۵: ۷۲)
بپوش پنجره را ای برهنه، می‌ترسم
که چشم شور ستاره تو را نظر بزند
(منزوی ۱۳۸۴ ب: ۱۸)

۲- جمله‌ها و واژه‌های عامیه

الهی بترکه چشم حسود

این عبارت در باور عامه‌ای برای دفع چشم زخم به کار می‌رود.
الهی بترکه چشم حسود کشته چشمان شور دل من
(بهمنی ۱۳۸۰: ۴۷)

درد و بلایت به جانم

«این عبارت، عبارتی محبت‌آمیز است که بیشتر به طور تکیه کلام به کار می‌رود».
(شاملو ۱۳۷۷: ۱۴۳۱)
درمان نخواستم ز تو من، درد خواستم یک درد ماندگار؛ بلایت به جان من
(منزوی ۱۳۷۷: ۵۱)

زبانم لال

موقعی که از یک حادثه ناگوار صحبت می‌شود یا برای اظهار ترس از حادثه‌ای که شاید اتفاق بیفتد، به کار می‌رود یا می‌توان گفت شبه جمله‌ای است که به منظور اظهار پشیمانی از سخن نابجا بیان می‌شود. (انوری ۱۳۸۱: ۴۸۱)
زبانم لال اگر روزی نباشی من چه خواهم کرد چه خواهد رفت آیا بر من و دنیای رنگینم
(بهمنی ۱۳۸۲: ۸۹)

سفر به خیر

سفر به خیر عبارتی است که هنگام خداحافظی مسافر به او گفته می‌شود. (انوری ۱۳۸۱: ۴۸۱)
سفر به خیر گل من که می‌روی با باد ز دیده می‌رودی، اما نمی‌روی از یاد
(منزوی ۱۳۷۶: ۱۶۴)

مبارکباد

دو معنی دارد: ۱- خدا برکت و افزونی دهد ۲- تبریک و شادباش گفتن. (شاملو ۱۳۷۷: ۱۶۴۲)

مبارکباد می‌گویند و می‌خندم به تلخواری که با غم گشته بشقابی، بهارم سبزه عیدی (منزوی ۱۳۷۷: ۱۳۶)

سر در لاک داشتن

از دیگران بریدن، با دیگران نیامیختن، کنار جستن و گوشه گرفتن. (شاملو ۱۳۷۷: ۵۸۰)

زمستان چله خلوت‌نشینی با گل سرخ است نپنداری که بی‌حکمت سری در لاک دارم من (منزوی ۱۳۸۴ ب: ۹۲)

دیوار حاشا بلند است

در مورد انکار کردن چیزی و نمونه‌های بسیاری به کار می‌رود. (دهخدا، بی تا: ۵۸۳)

یه روز بلن‌ترین دیوار، دیوار حاشا بود حالا هیچ دیواری کوتاه‌تر از دیوار حاشا نمی‌شه (بهمنی ۱۳۸۰: ۱۸)

دروغگو دشمن خداست

این عبارت اصطلاحی است که در مقابل کسی که دروغ می‌گوید، گفته می‌شود. تو منو درس ندادی این تو چشمات می‌خونم نمی‌خواهد حاشا کنی دروغگو دشمن خداست (منزوی ۱۳۸۲: ۴۲)

شلتاق

شلتاق یعنی «نزاع و مرافعه، غوغا». (ثروت و انزابی نژاد ۱۳۸۲ : ۵۲۳)
با کوکبت چه شلتاق؟ یا با شبت چه میثاق؟
زهار تا در آفاق غیر از سحر نباشی
(منزوی ۱۳۷۷ : ۱۷۹)

قرق بودن

قرق بودن یعنی «خلوت کردن جایی برای آمدن کسی». (جمالزاده ۱۳۸۳ : ۳۳۵)
شب در قرق سگهاست
با این همه
تاکهای ما
در تاریکی
رو به انگور
می خزند.

(منزوی ۱۳۷۶ : ۲۲۷)

قلقلک

آن است که شخص انگشتان خود را در زیر بغل دیگری به نوعی حرکت دهد که
آن شخص به خنده افتد. (جمالزاده ۱۳۸۳ : ۴۱۶)
هنوز می‌شه یه کاری کرد، بیا که قلقلک بدیم
هم ببینیم که می‌شه خنده‌ای کنیم یا نمی‌شه
(بهمنی ۱۳۸۰ : ۱۸)

لوس

لوس یعنی بی‌نمک، نثر.
خیال نکن می‌خوام برات باز خودم لوس بکنم
لوس‌بازی بچه‌ها که دلخوشی ما نمی‌شه
(همان : ۴۲)

تیله

تیله در بازی، سنگی کروی است که کودکان با آن بازی می‌کنند. (جمالزاده ۱۳۸۳: ۱۷۳)

ماه و خورشید توی دستم تیلۀ یه قل دو قل بود
(بهمنی ۱۳۸۰: ۸۵)

کارستان

کارستان به معنی محل و جای است. اما در زبان عوام به صورت قیدی برای بیان کیفیت و شدت کار استعمال می‌شود. (جمالزاده ۱۳۸۳: ۴۲۶)

مرد میدانی اگر باشد از این جوهر ناب کاری از پیش رود، کارستان که آرش کرد
(منزوی ۱۳۷۶: ۹۰)

۳- گیاهان و درختان

سرو کاشمر

معروف است که زرتشت دو شاخه کاج از بهشت آورد و به دست خودش یکی از آنها را در کاشمر و دیگری را در فارمد از قرای طوس کاشت. این دو قلمه به مرور زمان بی‌اندازه بزرگ و کهن می‌شدند و مردم به آنها معتقد بودند. می‌گویند که مرغان بی‌شمار بر شاخه‌های آن آشیانه داشتند و در سایه آن، جانوران بسیار می‌چریدند. شهرت این درخت به گوش خلیفه متوکل عباسی می‌رسد، حکمی به طاهر بن عبدالله، که در آن زمان حاکم خراسان بود، می‌نویسد که درخت سرو کاشمر را که در «بست» نیشابور بوده بریده، بر گردونه‌ها نهد و شاخه‌های آن را در نمد گرفته، بر شتران بار کرده و به بغداد بفرستد. دسته‌ای از زرتشتیان که این حکم

را می‌شنوند، پنجاه هزار دینار به طاهر وعده می‌دهند که این درخت را نبرد، ولی طاهر درخت را می‌اندازد. از مدت عمر این درخت دویست و سی و دو هزار سال گذشته بود ... و چون آن درخت بیفتاد، در آن حدود زمین لرزید و به کاریزها و بناها خلل راه یافت و اصناف مرغان بیرون از حد و حصر از شاخسار آن درخت پریدن کردند، چنانکه هوا پوشیده گشت و مرغان به انواع اصوات خوش نوحه و زاری می‌کردند و چون این درخت به یک منزلی مقر خلیفه رسید، غلامان ترک شب‌هنگام بر سر متوکل ریخته، تن او را پاره پاره کردند). (هدایت ۱۳۸۵ : ۱۲۷)

به پای باش که پایان سرنوشت شبیه سروکش کاشمر نمی‌خواهم
(منزوی ۱۳۸۴ ب : ۱۱۰)

توتیا

دارویی برای منفعت چشم بوده است و رمدمد یا درد چشم را با آن مداوا می‌کردند.
به خاک پای تو سر می‌نهم، دریغ مکن ز چشم‌های من این توتیا که می‌میرم
(منزوی ۱۳۸۴ د : ۷۳)

مهر گیاه

«گیاهی باشد شبیه آدمی و در زمین چین روید و آن سرازیر و نگون‌سار می‌باشد، چنان که ریشه آن به منزله موی سر اوست، نر و ماده در گردن هم کرده، پای‌ها در یکدیگر محکم ساخته. گویند هر آن که آن را بکند، در اندک روزی بمیرد و طریق کندن آن چنان است که اطراف آن را خالی کنند، چنان که به اندک روزی کنده شود و ریسمانی بر آن بندند و سر ریسمان را بر کمر سنگ تازی محکم سازند و شکاری در پیش آن سگ‌ها رها کنند. چون سگ از عقب شکار بدود، آن گیاه از بیخ و ریشه

کنده شود و سگ بعد از چند روز بمیرد و آن را «مردم گیاه و مردم گیاه» خوانند». (هدایت ۱۳۸۵ : ۱۲۷)

چون خدا ساختنت خواست به دلخواه نخست گلی آمیخت به هفتاد گل مهرگیاه (منزوی ۱۳۸۴ الف : ۱۳۱)

۴- جانوران

دوال پا

«پیرمردی است که دم جاده نشسته، گریه می‌کند و هر رهگذری که می‌رسد به او التماس کرده و می‌گوید مرا کول کن و از روی نهر آب رد کن. هر کس او را کول کند، یک مرتبه سه ذرع پا مثل مار از شکمش درآمده، دور آن کس می‌پیچد و با دست‌هایش او را محکم گرفته، فرمان می‌دهد کار کن بده به من. برای این که از شر او آسوده شوند باید او را مست کنند». (هدایت ۱۳۸۵ : ۱۴۲)

سندباد سرگشته‌ام، دوال‌پاها کشته‌ام خرد و خسته برگشته‌ام از سفرهای طولانی (منزوی ۱۳۸۴ ب : ۴۲)

سمندر

سمندر جانوری است معروف که در آتش نمی‌سوزد. بعضی گفته‌اند که در آن پنهان می‌شود و وقتی بیرون می‌آید، می‌میرد و بعضی آن را ترکیب موش پنداشته‌اند و بعضی آن را پرنده دانسته‌اند و به آن سمندر می‌گویند. (هدایت ۱۳۸۵ : ۱۵۰)

از آبم بریدی و بر آتشم دادی از کرده با سحر ماهی سمندر تو (منزوی ۱۳۷۷ : ۴۲)

پری

پری در اعتقادات عوام موجودی است لطیف و بسیار زیبا که اصلش از آتش است و با چشم دیده نمی‌شود و به واسطه زیبایی فوق‌العاده، آدمی را می‌فریبد. پری بر عکس دیو، اغلب نیکوکار و جذاب است. (یاحقی ۱۳۶۹: ۱۴۲)

غول

دیوی است که دور از آبادی در کوه‌ها و بیابان‌ها زندگی می‌کند و به هر شکلی که بخواهد درمی‌آید و مردم را از راه به در می‌کند. (هدایت ۱۳۸۵: ۱۴۲)

چو رهسپار به دریای بی‌کرانه شوی
حذر که ره نزنندت فسون غول و پری
(منزوی ۱۳۸۴ ب: ۷۶)

مرغ همایون

مرغ همایون مرغی است مشهور که به مرغ استخوان‌خوار معروف است و چنان‌که گویند سایه آن بر سر هر که بیفتد؛ پادشاهی و دولت می‌یابد. (هدایت ۱۳۱۲: ۹۷)

تو همان مرغ همایون که سویم پر زدی اما
نالم از بخت که ننشسته بر این بام گذشتی
(منزوی ۱۳۸۴ ج: ۲۹)

۵- اعیاد و جشن‌ها

سده یا جشن سده

از آیین‌ها و جشن‌های کهن ایران است که برگزاری آن به گواهی کتاب‌های تاریخی و ادبی از دوره صفویه در دستگاه‌های حکومتی و پادشاهی است. زمان برگزاری جشن سده، دهم بهمن‌ماه است. برگزاری این جشن و آیین که به

صورت‌های پراکنده در برخی از شهرهای ایران مانده است تنها در کرمان به نام سده‌سوزی و با شرکت عمومی مردم ایران ادامه یافته است. هوشنگ - پادشاه پیشدادی - که شیوه کشت و کار، کندن کاریز، کاشتن درخت و ... را به او نسبت می‌دهند، روزی در دامنه کوه ماری سیاه رنگ دید، سنگی برگرفت و به سوی مار انداخت، مار فرار کرد و آن سنگ به کوه برخورد و جرقه‌ای زد و آتش پدیدار شد. (روح‌الامینی ۱۳۷۶ : ۴۴)

شکست بغض هوا، جشن زیر باران ماند نه بوی عود که من دود آتش سده‌ام
(منزوی ۱۳۸۴ ج : ۹۷)

شب چله

نخستین شبی است که در آن مردم، فصل پاییز را پشت سر گذاشته و می‌خواهند با زمستان روبه‌رو شوند. شب چله بلندترین شب سال است. از قدیم در خانواده‌های ایرانی رسم است که در این شب اقسام میوه و تنقلات را تهیه کرده و دور هم جمع می‌شوند. (میرنیا ۱۳۷۸ : ۱۷۲)

زمستان چله خلوت‌نشینی با گل برف است نپنداری که بی‌حکمت سری در لاک دارم من
(منزوی ۱۳۸۴ ب : ۱۶۸)

سبزه عید

اسفندماه، ماه پایانی زمستان، هنگام کاشتن دانه و غله است. کاشتن سبزه عید به صورت نمادین و شگون از روزگاران کهن در همه خانه‌ها در بین خانواده‌ها مرسوم است. (روح‌الامینی ۱۳۷۶ : ۴۷)

مبارکباد می‌گویند و می‌خندم به تلخواری که با غم گشته بشقای، بهارم، سبزه عیدی
(منزوی ۱۳۷۷ : ۴۰)

نوروز

نوروز، زیباترین جشن میان جشن‌های همه ادیان و اقوام و منطقی‌ترین مبدأ برای آغاز سال است. از دیدگاه نجومی، این روز مقارن با اعتدال ربیعی یعنی هنگامی است که خورشید روی مدار استوا قرار می‌گیرد و روز و شب برابر است؛ روزی که طبیعت از خواب زمستانی بیدار می‌شود و زندگی نو آغاز می‌کند. از دید ملی، هنگامی که جمشید شاه از کارهای سازندگی فراغت یافت و مردم در آسایش، کشور در آبادانی و همه چیز فراوان بود، به دیوان فرمان داد تا تختی زرین و جواهرنشان برای او بسازند و او را به هوا برند و این روز را آغاز سال نو خواندند:

چو این کارهای وی آمد به جای ز جای مهی برتر آورد پای
 به فرّ کیانی یکی تخت ساخت چه مایه بر او گوهر اندر نشاخت
 که چون خواستی دیو برداشتی ز هامون به گردون‌بر افراستی
 ابوریحان بیرونی می‌نویسد: به باور پارسیان، در این روز جهان هستی یافت و آفرینش آغاز گردید و آدم آفریده شد.

محمدباقر مجلسی در کتاب *سما و العالم* نوشت که به روایت امام جعفر صادق در این روز پیامبر در دشت غدیر خم برای حضرت علی از مردم بیعت گرفت و در همین روز علی به مردم نهران غالب شد.

از دیدگاه ملی، در این روز زردشتیان پیش از دید و بازدید نوروزی به در مهر و پرستشگاه‌های خود می‌روند و ستایش خداوند را به جای می‌آورند.

شاهان هخامنشی نوروز هر سال در تالار آپادانا بار عام می‌افکنند. نمایندگان کشورهای خارجی، استادان و گروه‌های مختلف به پیشگاه شاه راه می‌یافتند، هدیه می‌دادند و هدیه می‌گرفتند. داریوش کبیر در نوروز هر سال به معبد بابل می‌رفت و دست رب‌النوع بابل را می‌گرفت. شاهان ساسانی با شکوه فراوان، نوروز را جشن می‌گرفتند، پادشاه با جامه ابریشمی در بارگاه می‌نشست و موبد با سینی بزرگی که

در آن نان و سبزی، شیرینی، انگشتر، دوات و قلم و ... بود، با اسب و بار به پیش شاه می‌رفت و شادباشی به این عبارت می‌گفت:

شاهها به جشن فروردین، به ماه فروردین آزادی گزین بر داد و دین کیان، سروش آورد تو را دانایی، بینایی و کاردانی، دیر زی با خوی هژبر، شاد باش به تخت زرین، انوشه خور به جام جمشید و آیین نیاکان، نیکوکاری، داد و راستی نگاه‌دار، سرت سبز و جوانی چون خوید، اسبت کامکار و پیروز به جنگ، تیغت روشن و کاری به دشمن، بازت گیرا و خجسته به شکار، کارت راست چون تیر، سرایت آباد و زندگی بسیار باد.

از زمان ساسانیان رسم بود که بیست و پنج روز پیش از نوروز بر روی هفت ستون گلی، غلات یا حبوبات می‌کاشتند و هر کدام محصولش خوب می‌شد، باور داشتند که آن محصول در آن سال خوب می‌شود. (مهر ۱۳۷۴ : ۱۸۴-۱۸۷)

گرفتم روز هم نو شد، چه خواهد داد این نوروز به من با هر زمان فرسوده چون من کهنه نومیدی (منزوی ۱۳۸۴ ج: ۱۲۲)

۶- علوم

علوم مانند طب، نجوم، جغرافیا و ...

آینه در دهان گرفتن

در قدیم برای اینکه از زنده یا مرده بودن کسی مطمئن شوند، آینه‌ای جلوی دهان او می‌گرفتند، اگر آینه کدر می‌شد، می‌فهمیدند فرد زنده است و هنوز نفس می‌کشد. آینه‌ام را در دهان تک‌تک یاران گرفتم تا روشنم شد در میان مردگانم همدمی نیست (بهمنی ۱۳۸۲ : ۷۵)

پروین یا ثریا

به مجموعه ستارگان، شش دانه یا خوشه پروین گفته‌اند. پروین در اعتقادهای عامه، مظهر اجتماع و بنات‌النعش، مظهر تفرقه بوده است. اختری خود چه با ظلمت من خواهد کرد؟ تو برای از افق و خوشه پروینم باش (منزوی ۱۳۸۴ د: ۳۳)

سهیل یمن

«سهیل، نام ستاره آلفا از صورت فلکی سفینه و از درخشانترین ستارگان است و چون در یمن برای اولین بار قابل رؤیت بود، آن را به یمن نسبت داده‌اند. ستاره‌شناسان عرب «جُدی» را ستاره شمال و «سهیل» را ستاره جنوب می‌نامیدند و در جهت‌یابی از آن استفاده می‌کردند. سهیل به دلیل اینکه به ندرت دیده می‌شود، قدما رؤیت آن را نشانه پایان گرما و رسیده شدن و آب و رنگ میوه‌ها و قیمت یافتن احجار کریمه می‌دانستند. تأثیرات ستارگان مذکور در فرهنگ ایران به این منحصر نمی‌شود، بلکه مسائل مختلفی در باب آن مطرح است که بسیاری از آنها به قلمرو ادب نیز راه یافته است. سهیل، ستاره روشن و زیبایی است که بنا بر اساطیر، برای مسافران دریایی نور فراوان و بخت و اقبال به ارمغان می‌آورد». (یاحقی ۱۳۶۹: ۲۶۲)

نه هر ستاره سهیل است اگرچه در یمن است نه هر یگانه «اویس» است اگرچه در قرآن است (منزوی ۱۳۸۴ ج: ۵۷)

۷- افسانه‌ها

سندباد

سندباد افسانه‌ پسری است که ماجراهای رویاگونه‌ای را آرزو می‌کند و با خطرهای دهشتناکی که به کابوس می‌ماند روبه‌رو می‌شود. غول‌هایی که انسان‌ها را با سیخ کباب می‌خورند، مخلوقات شریری که بر او، چون بر اسب سوار می‌شوند، مارهایی که می‌خواهند او را زنده زنده ببلعند و ... این داستان از داستان‌های هزار و یک شب است که ریشه‌ هند و ایرانی دارد. (بتلهایم ۱۳۸۱: ۱۰۶)

سندباد سرگشته‌ام، دوال‌پاها کشته‌ام خرد و خسته برگشته‌ام از سفرهای طولانی
(منزوی ۱۳۸۴ ب: ۹۱)

کوراغلو

کوراوغلو نزد آذربایجانی‌ها قهرمان اصلی داستان حماسی است. او یک راهزن ترکمن است که خاستگاهی نمادین دارد. او تنها یک انسان قدرتمند نیست بلکه دشمن ثروتمندان، زورگویان و خاندان‌های بزرگ، و از دیگر سو حامی فقیران است.
(سبیک ۱۳۸۴: ۴۶)

بگو حدیث «کوراغلو» و سوی «چئنلی ئبل» مرا به همره او تا کنی روانه بخوان
(منزوی ۱۳۸۴ ب: ۱۷۴)

سزیف

سزیف، قهرمان داستانی است که خدایان او را محکوم کرده بودند که پیوسته تخته سنگی را تا قلّه کوهی بغلتاند و از آنجا آن تخته سنگ را با تمامی وزن خود

پایین اندازد، خدایان اندیشیده بودند که برای انتقام، عقوبتی دهشتناک‌تر از کار بیهوده
وی نیست. (کامو ۱۳۴۲: ۴۲)

«سیزیف» آموخت از من در طریق امتحان آری به دوش خسته سنگ سرنوشت خویش بردن را
(منزوی ۱۳۷۶: ۷۰)

۸- بازی‌ها

یه قل دو قل

نوعی بازی با پنج یا هفت سنگ کوچک است که بیشتر در بین کودکان رواج
داشته و دارد.

ماه و خورشید توی دستم تیلۀ یه قل دو قل بود
(بهمنی ۱۳۸۰: ۸۵)

داو

داو، اصطلاحی در بازی نرد است. چنان که گویند: داو دست اوست، یعنی نوبت
بازی اوست.

«من یزیدی» است که جان «داو» نخستین وی است تا چه بیرون برد از معرکه سودایی دوست
(منزوی ۱۳۸۴ ب: ۶۷)

۹- کنایه‌ها

از پشت خنجر زدن

از پشت خنجر زدن یعنی کسی را به نامردی از پای درآوردن. (ثروت و انزابی‌نژاد

(۱۳۸۲: ۴۶)

دگر کدامین آشنا از پشت خنجر زد؟ دگر کدامین دوست با دشمن کنار آمد
(منزوی ۱۳۸۴ ج: ۷۷)

آب بر آتش ریختن

آب بر آتش ریختن یعنی فتنه‌ای را خاموش کردن. (ثروت و انزابی نژاد ۱۳۸۲: ۶)
رگباری و سیلی ولی می‌دانم که هرگز آبی بر آتش نیستی جان حزین را
(منزوی ۱۳۷۶: ۵۶)

باد در دست

در معنای تهی دست به کار می‌رود. (ثروت ۱۳۷۵: ۴۹)
آن گل سرخی که من بازت گرفتم از نسیم معنی این که بی تو غیر از باد در دستم نبود
(منزوی ۱۳۸۴ ب: ۶)

به سرم زده

به سرم زده یعنی تصمیم گرفتم. (همان: ۴۹)

به سرم زده که می‌توانم؛

پاک‌کن را برمی‌دارم

و ... ردیف یکی از غزل‌هایم را

پاک‌کنم

(بهمنی ۱۳۸۴: ۱۳)

پا پا کردن

پا پا کردن یعنی تردید کردن، معطل کردن، در اجرای امری سستی به خرج دادن.
(امینی ۱۳۶۹: ۱۸۲)

دل به وسوسه‌اش رفته بود و تجربه‌ام در آستانه تردید پا به پا می‌کرد
(منزوی ۱۳۷۶: ۲۲۲)

پرده برانداختن

پرده برانداختن یعنی افشا کردن راز. (امینی ۱۳۶۹: ۱۹۲)
بی‌گمان پرده از این راز براندازم اگر باریابم به سراپرده تنهایی دوست
(منزوی ۱۳۸۴ ب: ۶۳)

پشت بر خاک مالیدن

در معنای به زمین آوردن، مغلوب کردن به کار می‌رود. این اصطلاح از
کشتی گرفتن دو حریف گرفته شده است. (امینی ۱۳۶۹: ۱۹۲)
مرد سفرهای همیشه فاتحانه
دیگر کدامین سرزمین مانده است
تا پشت مردمی را
از پهلوانانش
بر خاک مالید، مرد مردانه

(منزوی ۱۳۷۶: ۳۰)

ریشه تیشه خوردن

یعنی با دست خود موجبات نابودی خود را فراهم کردن. (ابریشمی ۱۳۷۶ : ۲۴۶)

آن سایه تو بود که از ریشه تیشه خورد سرو است اگر نه تا به قیامت مثال تو
(بهمنی ۱۳۸۲ : ۵۲)

قافیه را باختن

قافیه را باختن یعنی اشتباه کردن و موقعیت خود را از دست دادن. (ثروت
۱۳۷۵ : ۱۱۷۷)

چه قافیه بی تفاوتی دارند

قافیه‌ها

می‌خیالیم

ما که قرن‌هاست قافیه را باختیم.

(بهمنی ۱۳۸۴ : ۲۲)

گرگ باران‌دیده

در معنای آزموده، گرم و سرد روزگار چشیده به کار می‌رود. (ثروت و انزابی‌نژاد
۱۳۸۲ : ۶۷۸)

متظر مانده است تا این نیزش از سر بگذرد
(منزوی ۱۳۸۴ الف : ۱۶۸)

۱۰- مثل‌ها

در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست

یعنی در انجام امور خیر درنگ و تأثیر جایز نیست. (شکرالهی ۱۳۸۳ : ۴۹)
گفتم که زین دم دلم را بستم به خورشید و دل گفتم
در کار خیر آن هم این کار حاجت هیچ استخاره نیست
(منزوی ۱۳۸۴ ب : ۸۸)

بالتر از سیاهی رنگی نیست

یعنی بدتر از آن چیزی نیست. (امینی ۱۳۶۹ : ۱۲۹)
نه مگر نیست فراسوی سیاهی رنگی
قلم شب‌شکن آن خاطرۀ رنگی را
(منزوی ۱۳۸۴ ب : ۹۴)

کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من

این اصطلاح یعنی هر که به امید همسایه نشست، گرسنه می‌خوابد. (دهخدا،
بی‌تا، ج ۳ : ۱۲۰۵)
اون می‌دونه
که پشت هیچ کس را
هیچکی نخارد
به غیر ناخنش
(منزوی ۱۳۸۲ : ۴۴)

نتیجه گیری

گستره فرهنگ عامه شاید بزرگ‌ترین و تأثیرگذارترین عامل بر شرایط روحی و روانی انسان باشد. حال اگر این انسان شاعر باشد به حسب حساسیتی که در طبع و ذوق خود دارد، بیش از سایر مردم از فرهنگ عامه تأثیر می‌پذیرد. هر چند این تأثیر کم و بیش در شعر پیشینیان نیز آشکار گشته است، ولی این اثربخشی در شعر شاعران معاصر به روشنی دیده می‌شود. اما پرسشی که در اینجا پیش می‌آید این است که چرا فرهنگ عامه در برخی شاعران برجسته‌تر از دیگران است که به دو تفاوت می‌رسیم: ۱- تأثیر فرهنگ بر شعر، ۲- تأثیرپذیری شاعر از فرهنگ.

نباید انتظار داشت که همه شاعران حتی در یک منطقه، تأثیرپذیری مشترکی از فرهنگ عامه خود داشته باشند یا تحت تأثیر شدید آن قرار بگیرند و اصلاً تفاوت اصلی نگاه به این فرهنگ است که نوع این تأثیرپذیری را در شعر شاعران متفاوت می‌کند.

محمدعلی بهمنی یک شاعر جنوبی است یا لاقلاً شاعری است که چند سال در بندرعباس زندگی کرده است. شاید اگر کسی اشعار او را نخوانده باشد یا با ویژگی‌های شعر جنوب آشنایی نداشته باشد، با مطالعه اشعار وی پی به جنوبی بودنش ببرد، به طور مثال آنجا که حرف از نخل، شرجی و دشتستان می‌زند و یا آنجا که به لهجه جنوبی می‌سراید. با خواندن شعرهای منزوی و برخورد با کلمات ترکی نیز متوجه ترک بودن او می‌شویم، هر چند که او تا لحظه مرگ در تهران زیست. البته فرهنگ عامه فقط خاص زبان نیست. نکته‌ای که باید در ارتباط با فرهنگ عامه در شعر گفت این است که وجود این عنصر در شعر شاعران به ویژه منزوی به صمیمیت شعر کمک خاصی می‌کند. همچنین ورود باورهای عامیانه در شعر علاوه بر صمیمیت، نقش مهمی در صور خیال دارد و صور خیال را به راحتی می‌توان در

شعر منزوی بیش از شعر بهمنی مشاهده کرد، اما در مقایسه بین این دو شاعر باید گفت: تأثیر فرهنگ عامه مانند اعتقادات، باورها، رسوم، مثلها و ... در شعر منزوی به مراتب بیشتر از شعر بهمنی است و به این دلیل است که منزوی به فرهنگ عامه بیش از بهمنی توجه داشته است و به جرأت می‌توان گفت منزوی از معدود شاعرانی است که از فرهنگ عامه در شعر خود استفاده کرده است.

در پایان این تفاوت‌ها را بیان می‌کنیم:

اعتقادات و باورها در شعر منزوی ۲۲ درصد و در شعر بهمنی ۶ درصد است.

حضور جانوران در شعر منزوی ۱۲ درصد و در شعر بهمنی ۱ درصد است.

گیاهان در شعر منزوی ۳ درصد و در شعر بهمنی ۱ درصد است.

کنایه‌ها در شعر منزوی ۷۰ درصد و در شعر بهمنی ۱۰ درصد است.

مثلها در شعر منزوی ۱۲ درصد و در شعر بهمنی ۶ درصد است.

جمله‌ها و لغت‌های عامیانه در شعر منزوی ۲۵ درصد و در شعر بهمنی ۱۰

درصد است.

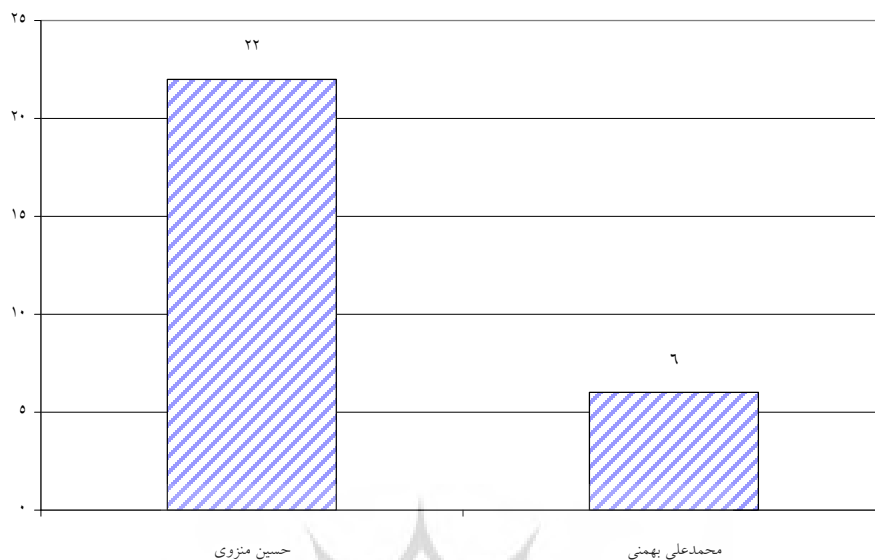
زبان محلی در شعر منزوی ۱۰ درصد و در شعر بهمنی ۱۲ درصد است.

علوم که شامل جغرافیا، طب و ... است، در شعر منزوی دو برابر شعر بهمنی

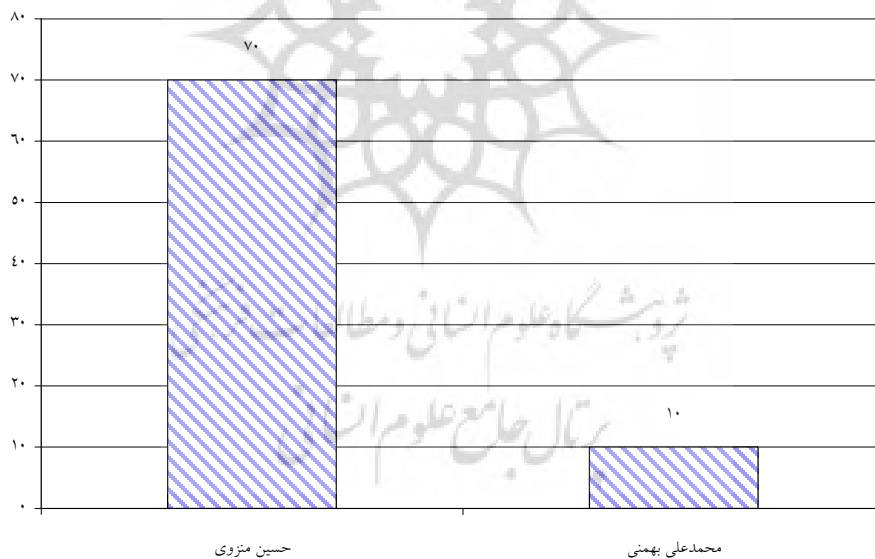
است.

اصطلاحات مردمی در شعر منزوی ۹ درصد و در شعر بهمنی ۴ درصد است.

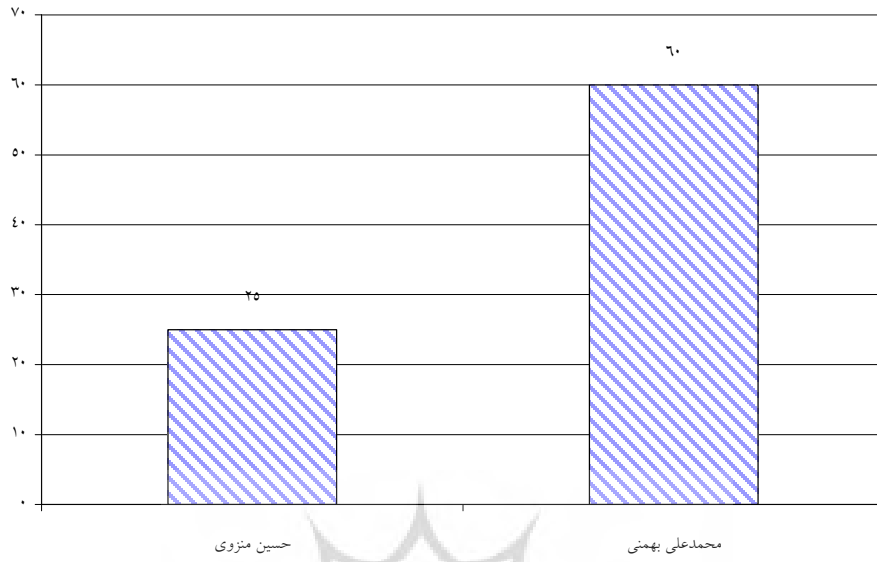
نمودارها بر حسب درصد است اعتقادات و باورها و آداب



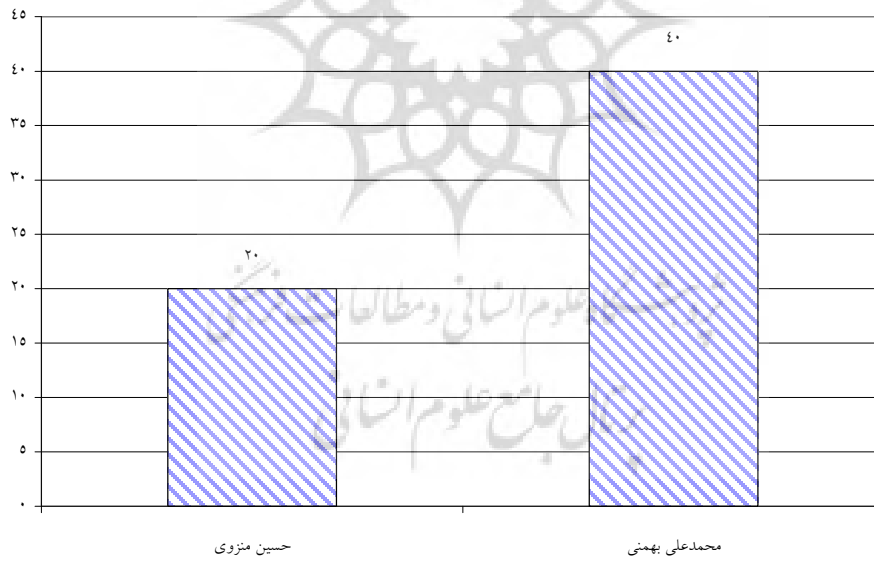
کنایه‌ها



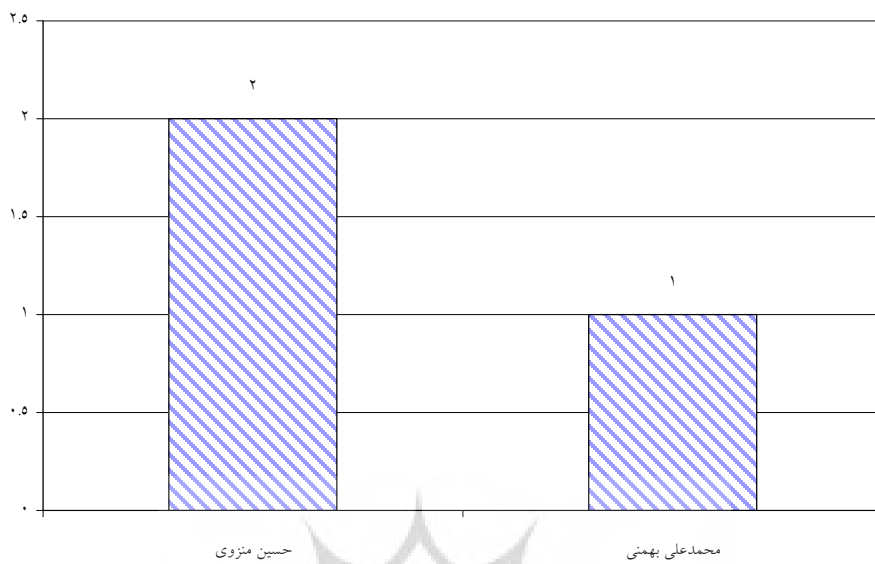
ترانه‌ها



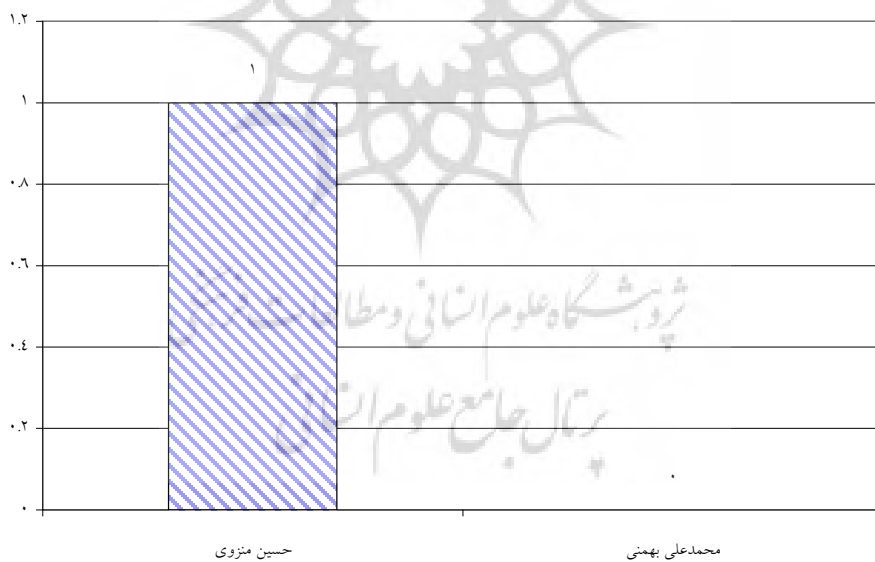
زبان محلی



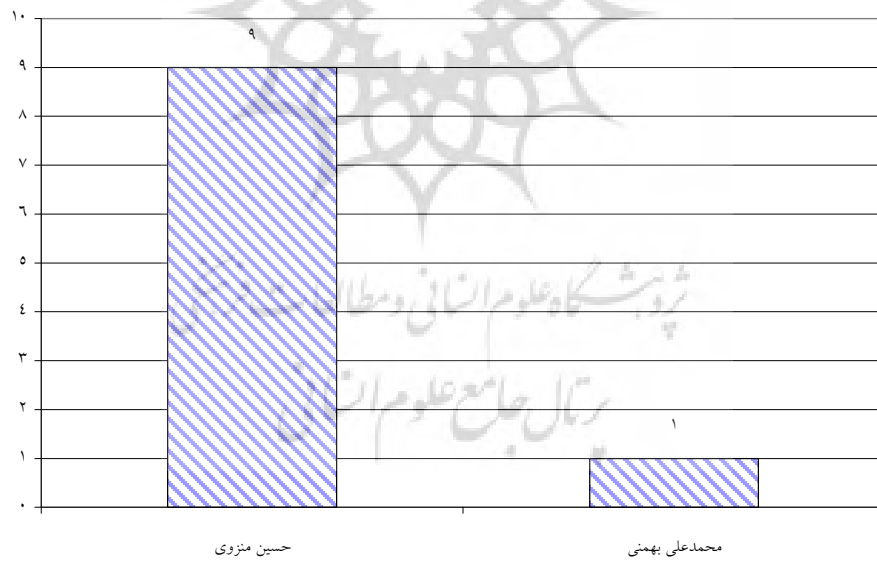
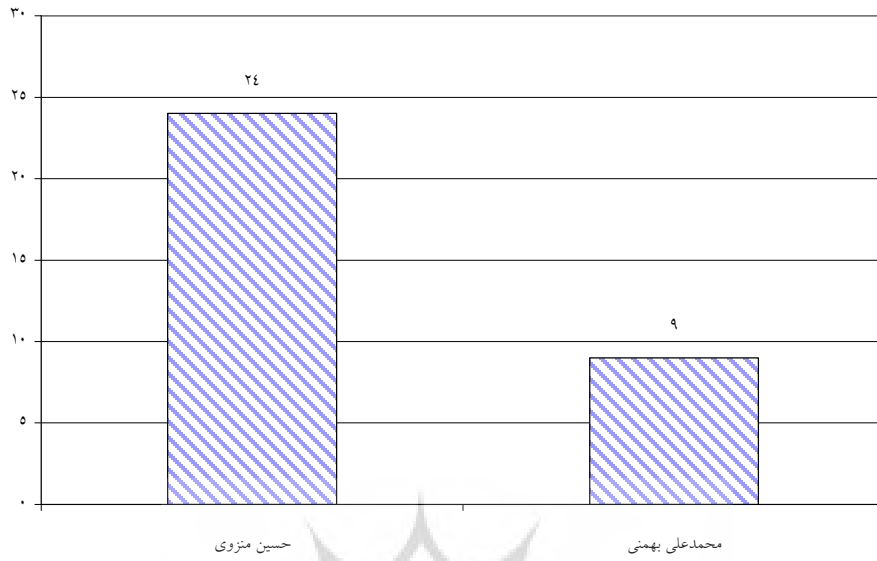
جانوران خیالی



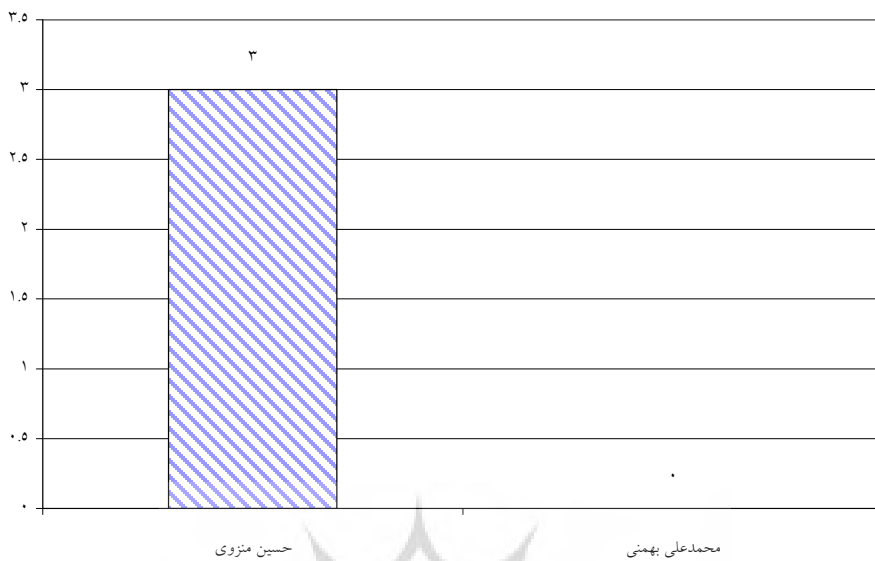
ادیان غیر ایرانی



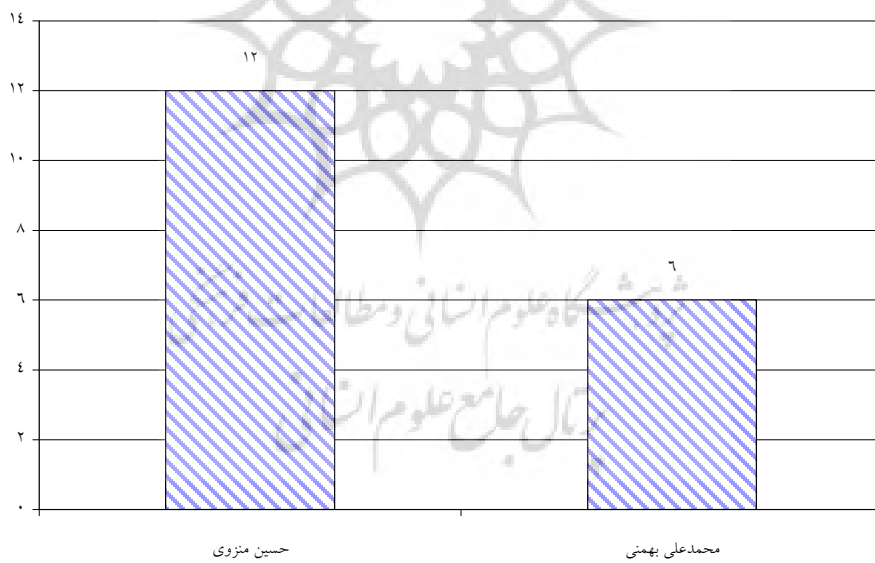
کلمات و لغات عامیانه



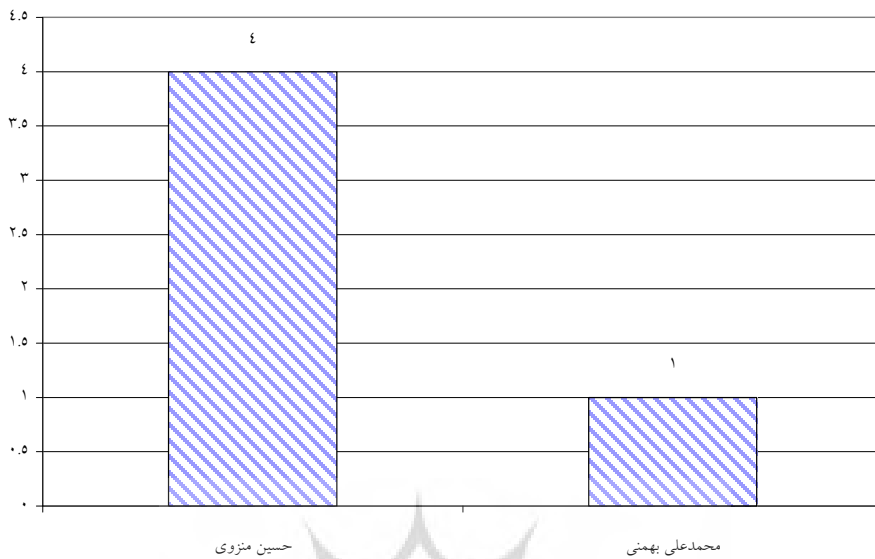
گیاهان



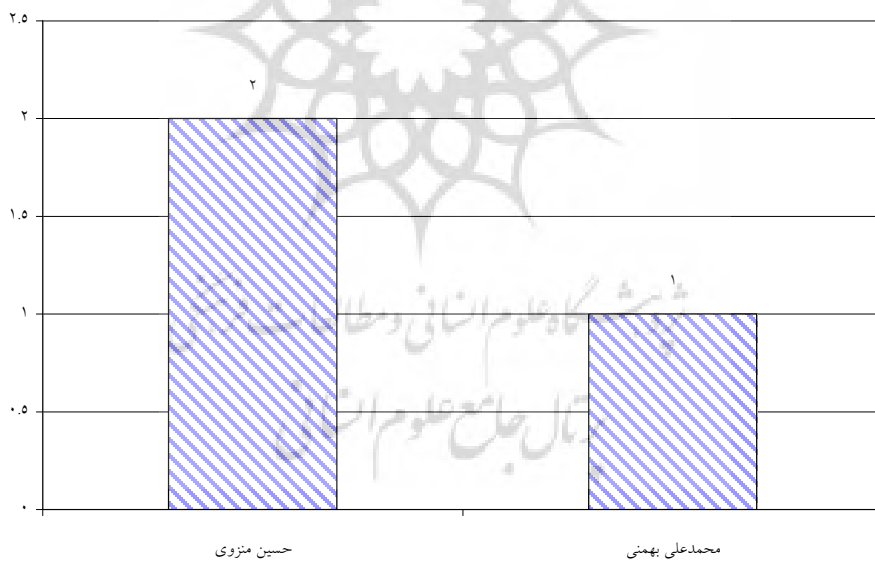
مثل‌ها



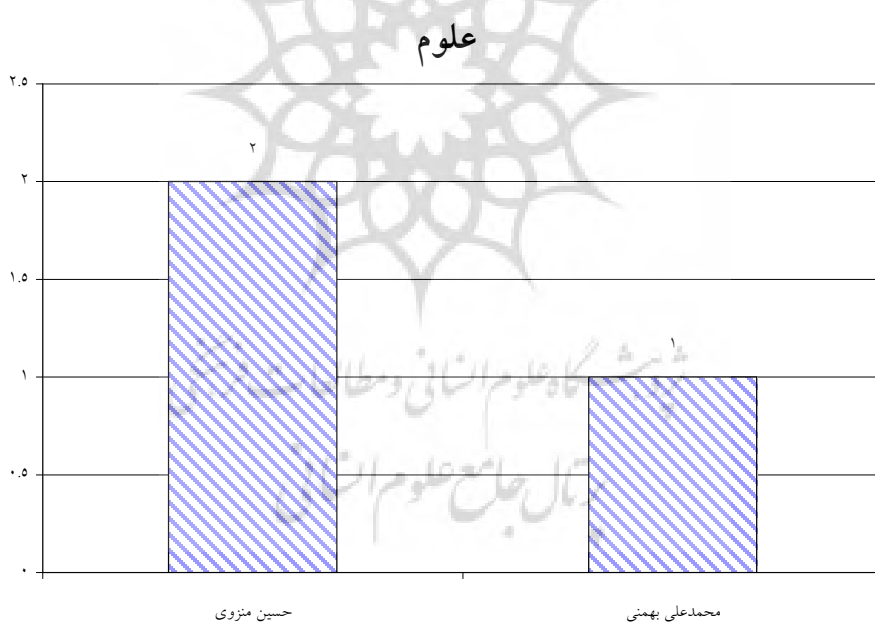
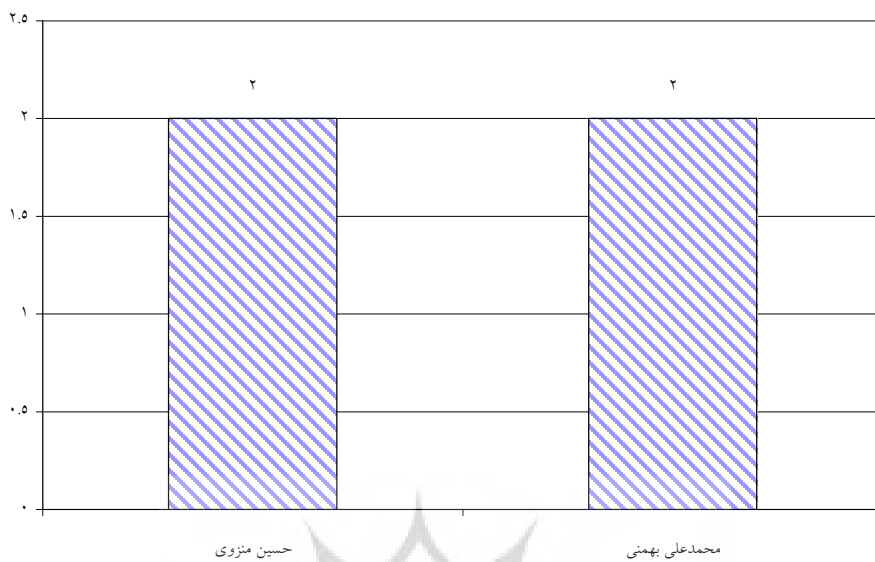
اعیاد و جشن‌ها



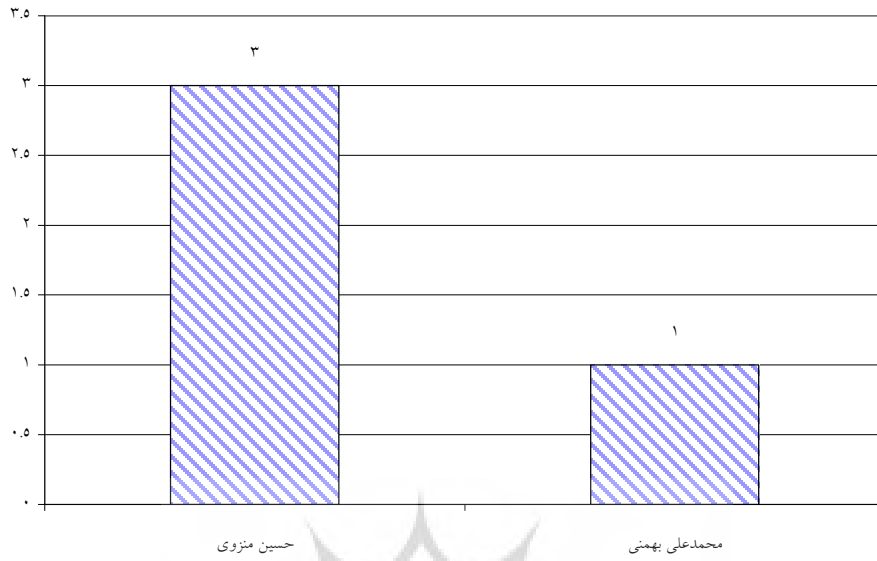
جغرافیای عامه



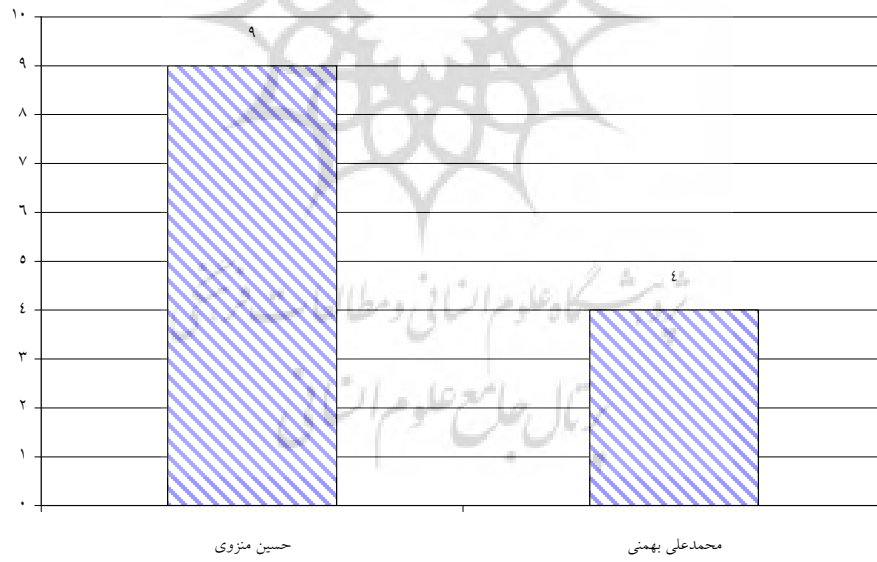
بازی‌ها



افسانه‌ها



اصطلاحات مردمی



کتابنامه

- ابریشمی، احمد. ۱۳۷۶. فرهنگ نوین گزیده مثل‌های فارسی. تهران: زیور.
- اسلامی، محمدرضا. ۱۳۳۹. نمونه‌ای از خرافات اجتماع. تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- امینی، امیرقلی. ۱۳۶۹. فرهنگ عوام یا تفسیر امثال و اصطلاحات زبان فارسی. اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- انجوی شیرازی، ابوالقاسم. ۱۳۷۱. گذری و نظری در فرهنگ مردم. تهران: اسپرت.
- انوری، حسن. ۱۳۸۱. فرهنگ بزرگ سخن. تهران: سخن.
- بیهقی، حسین‌علی. ۱۳۶۷. پژوهش و بررسی فرهنگ عامه ایران. چ ۲. مشهد: آستان قدس رضوی.
- بهمنی، محمدعلی. ۱۳۸۴. این خانه واژه‌های نسوزی دارد. تهران: آفرینش.
- _____ . ۱۳۸۰ الف. امانم بده. تهران: داریوش.
- _____ . ۱۳۸۰ ب. باغ لال. تهران: داریوش.
- _____ . ۱۳۸۲. گاهی دلم برای خودم تنگ می‌شود. تهران: داریوش.
- بتلهایم، برونو. ۱۳۸۱. افسون‌افسانه‌ها، تهران: هرمس.
- پناهی سمنانی، حسین. ۱۳۸۱. «فرهنگ عامه». نشریه دانش و مردم. شماره دوم.
- ثروت، منصور، انزابی‌نژاد، رضا. ۱۳۸۲. فرهنگ لغات عامیانه و معاصر. چ ۲. تهران: سخن.
- ثروت، منصور. ۱۳۷۵. فرهنگ کنایات. چ ۲. تهران: سخن.
- جمال‌زاده، محمدعلی. ۱۳۸۳. فرهنگ لغات عامیانه. چ ۲. تهران: سخن.
- رادفر، ابوالقاسم. ۱۳۸۰. «جلوه‌گری فرهنگ عامه در ادبیات فارسی». نامه فرهنگ. شماره ۳۹.
- دالوند، حمیدرضا. ۱۳۸۰. «تاریخ پژوهش‌های فرهنگ مردم»، فصلنامه فرهنگ مردم. ش ۱۳. سال چهارم.
- درویشیان، علی‌اشرف. ۱۳۷۵. «فرهنگ عامیانه مردم ایران». کتاب و فرهنگ.
- دهخدا، علی‌اکبر. بی‌تا. امثال و حکم.
- روح‌الامینی، محمود. ۱۳۷۶. آیین‌نامه‌ها و جشن‌های کهن در ایران امروز. چ ۱. تهران: آگه.

- ستاری، جلال. ۱۳۸۱. زمینه فرهنگ مردم. تهران: ویراستار.
- سپیک، پیری. ۱۳۸۴. ادبیات فولکلور ایران. تهران: سروش.
- شاملو، احمد. ۱۳۷۷. کوچه. چ ۱. تهران: مازیار.
- شکرالهی، احسان. ۱۳۸۳. مثل‌آباد. تهران: اهل قلم.
- فاضلی، نعمت‌اله. ۱۳۷۷. «فرهنگ عامه و ادبیات عامیانه فارسی». نامه فرهنگ. شماره ۳۹.
- قرایی مقدم، امان‌اله. ۱۳۸۲. انسان‌شناسی فرهنگی. چ ۲. تهران: ابجد.
- قزوه، علی‌رضا. ۱۳۸۳. کسی هنوز عیار تو را نسنجیده است. چ ۱. تهران: داستان‌سرا.
- کامو، آلبر. ۱۳۴۲. افسانه سیزیف. ترجمه علی صدوقی و م.ع. سپانلو. تهران: سپانلو.
- معین، محمد. ۱۳۷۶. فرهنگ فارسی.
- منزوی، حسین. ۱۳۸۴ الف. از شوکران و شکر. چ ۱. تهران: آفرینش.
- _____ . ۱۳۸۴ ب. با عشق در حوالی فاجعه. چ ۲. تهران: پاژنگ.
- _____ . ۱۳۸۴ ج. با سیاوش در آتش. چ ۳. تهران: پاژنگ.
- _____ . ۱۳۸۴ د. همچنان از عشق. تهران: آفرینش.
- _____ . ۱۳۷۶. از ترمه و تعزل. چ ۱. تهران: آفتاب.
- _____ . ۱۳۷۷. از کهریا و کافور. تهران: آفتاب.
- _____ . ۱۳۸۲. خنجر زخمی تغزل. چ ۲. تهران: آفرینش.
- موسوی، سیامک. ۱۳۸۰. سوگ‌سرایی و سوگ‌خوانی در لرستان. چ ۱. خرم‌آباد: افلاک.
- مهر، فرهنگ. ۱۳۷۴. فلسفه زردشت، تهران: جامی.
- ناظم‌الاسلام. ۱۳۴۹. تاریخ بیداری ایرانیان. به کوشش سعید میرجانی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- میرنیا، علی. ۱۳۷۸. فرهنگ مردم. چ ۲. تهران: پارسا.
- هدایت، صادق. ۱۳۸۵. فرهنگ عامیانه مردم ایران. چ ۵. تهران: چشمه.
- _____ . ۱۳۱۲. نیرنگستان. چ ۱. تهران: چشمه.
- یاحقی، محمدجعفر. ۱۳۶۹. فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی. چ ۱. تهران: صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران.